

تئوری ساخت‌یابی آنتونی گیدنز: پیامدهای تئوریک و روش‌شناختی و کاربرد عملی آن در جامعه‌شناسی

دکتر بهرنگ صدیقی*

چکیده: تئوری ساخت‌یابی گیدنز از مهم‌ترین تئوری‌های تلفیقی در جامعه‌شناسی است. گیدنز در این تئوری با تلفیق دو سطح خرد و کلان در تئوری‌پردازی تلاش کرده تا بینش تئوریک جامع‌تری را برای توصیف و تحلیل ساختارهای اجتماعی و نیز کردارهای عاملان اجتماعی در دوران مدرن به دست دهد. در این مقاله ضمن تشریح ابعاد این تئوری تلفیقی و بررسی پیامدها و مقتضیات تئوریک و روش‌شناختی آن برای جامعه‌شناسی، مدلی شماتیک از این تئوری به دست می‌دهیم. در نهایت نیز، با کمک بینش تئوریک و روش‌شناختی حاصل از این تئوری می‌کوشیم گام‌های اولیه برای به کارگیری آن در پژوهش‌های اجتماعی را با مثال‌هایی عملی برداریم.

کلید واژه‌ها: تئوری ساخت‌یابی، گیدنز، جامعه‌شناسی خرد، جامعه‌شناسی کلان، ساختار، عاملیت، کردار اجتماعی، آگاهی استدلالی، آگاهی عملی، ناخودآگاهی، کنش.

مقدمه

یکی از گونه‌های تئوری که از دهه ۱۹۷۰ میلادی در جامعه‌شناسی رواج یافته تئوری‌های تلفیقی^۱ است. خاستگاه این گونه از تئوری‌پردازی نوعی نگاه انتقادی به تاریخ تئوری‌پردازی در جامعه‌شناسی بوده است. در واقع این تئوری‌ها ضمن بررسی تاریخ تئوری‌پردازی در جامعه‌شناسی جامعه‌شناسان را در دو اردوگاه خرد^۲ و کلان^۳ قرار دادند. در یک سو تئوری‌هایی قرار دارند که تمرکز آن‌ها بر مفهوم کنش اجتماعی است (تئوری‌های خرد) و در سویی دیگر

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد رودهن، دانشکده علوم اجتماعی behsad1@gmail.com

1. Synthetical theory
2. Micro
3. Macro

تئوری‌هایی که تمرکز آن‌ها بر مفهوم ساختارهای اجتماعی است (تئوری‌های کلان). نقطه تمرکز تئوری‌های خرد کنش‌گر بودن افراد انسانی است و نقطه تمرکز تئوری‌های کلان الزام‌آور بودن ساختارهای اجتماعی برای افراد انسانی است. انسان کنش‌گر انسانی است که با تفسیر شرایط اقدام به رفتار می‌کند، در حالی که انسان اسیر در ساختارهای اجتماعی صرفاً بنا بر الزامات ساختاری رفتار می‌کند. تئوری‌پردازان تلفیقی این دو گونه تئوری را در جامعه‌شناسی برای توضیح پدیده‌های جامعه‌شناسی نابسند دانسته و درصدد برآمدن با تلفیق این دو تئوری‌هایی جامع‌تر فراهم آورند. در مجموع باید گفت از منظر تئوری‌پردازان تلفیقی نه می‌توان کنش را به طور کامل تعیین کننده ساختار دانست و نه بالعکس. به عبارتی دیگر هیچ یک از دو را نمی‌توان اصل و دیگری را فرع دانست. این دو به واقع لازم و ملزوم یکدیگر بوده و ارتباطی متقابل بین آن‌ها وجود دارد.

یکی از جامعه‌شناسانی که در پی تلفیق تئوری‌های خرد و کلان برآمده آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس انگلیسی، است که با طرح تئوری ساخت‌یابی^۱ در این راه تلاش کرده است؛ تلاشی که ضمن به بار آوردن نتایجی کارا از انتقاد نیز به دور نبوده است.^۲ اما به هر رو، با وجود انتقادهایی که بر تئوری ساخت‌یابی گیدنز وارد است، نمی‌توان از آن که یکی از رایج‌ترین تئوری‌های تلفیقی در جامعه‌شناسی است چشم پوشید. این مقاله، در مجموع، در پی آن است تا با نشان دادن شیوه‌ای که گیدنز برای اتخاذ رویکردی تلفیقی در جامعه‌شناسی در پیش گرفته ضمن فراهم کردن امکان نقد آن زمینه تلاش‌هایی مشابه را نیز فراهم آورد. بی‌تردید، چنین امکانی جز با تصریح، تجمیع و به دست دادن نوعی مفصل‌بندی حول محوری مشخص از یک تئوری میسر نخواهد شد. نگارنده امیدوار است این مقاله چنین مفصل‌بندی را حول موضع هستی‌شناسی اجتماعی^۳ گیدنز در باب چیستی جهان اجتماعی و نحوه ساخت آن به دست داده باشد.

1. Structuration

۲. برای نمونه تنهایی (۱۳۸۷) در نقد این تئوری می‌نویسد «... در تحلیلی دقیق تر می‌توان با مفهوم بازنگری خود در نظریه مید و نظریه کنش پیوسته بلومر، تلفیق مورد نظر گیدنز از ساختار - عاملیت در نظریه ساختار سازی را از قبل فراهم شده دید، و البته با این تفاوت که نظریه گیدنز در تقابل میان ساخت و کنش در می‌ماند، در صورتی که نظریه کنش پیوسته از این درماندگی فراتر می‌رود». برای انتقادات دیگر، از جمله ر.ک. ترنر ۱۳۸۷: ۱۰۱ و پارکر ۱۳۸۶: ۱۰۴-۱۰۹

3. Social ontology

در ادامه با تکیه بر محور فوق ضمن مروری بر شیوه گیدنز برای تلفیق تئوری‌های خرد و کلان به بررسی مقدماتی نمونه‌های عملی برای نحوه کاربست این تئوری در تحلیل پدیده‌های اجتماعی خواهیم پرداخت. در ضمن، در حد مجال چنین مقاله‌ای به نقدهایی که بر رویکرد گیدنز وارد شده نیز اشاره خواهیم کرد.

تلفیق کنش و ساختار

از نظر گیدنز تا دهه ۱۹۷۰ نظریات خرد و نظریات کلان مجزا بودند و امروزه نیاز به ترکیب این دو سطح وجود دارد. تئوری ساخت‌یابی گیدنز یکی از پاسخ‌ها به چنین نیازی است. البته این تئوری نه در معنایی تشریحی^۱ بلکه در معنایی اکتشافی می‌توان یک تئوری دانست؛ به این معنا که شناختی انتزاعی از خصلت‌ها و خصوصیات کلی و عام جامعه را در اختیار ما می‌گذارد. به عبارتی دیگر، این تئوری برداشتی کلی از امکانات و استعداد‌های بنیادی موجود در زندگی اجتماعی به دست می‌دهد (استونز ۱۳۸۱: ۴۲۳).

انتقاد به رویکردهای پیشین: حرکت به سمت تئوری ساخت‌یابی

گیدنز برای طرح تئوری ساخت‌یابی خود ابتدا به نقد رویکردهای پیشین، در مجموع در دو دسته فلسفه کنش و کارکردگرایی/ ساختارگرایی/ فلسفه‌های مارکسیستی می‌پردازد.

نقد فلسفه کنش

گیدنز یکی از سرچشمه‌های تئوری‌های خرد را در جامعه‌شناسی فلسفه متأخر ویتگنشتاین می‌داند. از نظر وی انتقال از ایده ویتگنشتاین متقدم (در کتاب تراکتاتوس یا رساله منطقی- فلسفی (۱۳۷۱)) به ویتگنشتاین متأخر (در کتاب پژوهش‌های فلسفی (۱۳۸۷)) عملاً انتقال از طبیعت به جامعه است. به تعبیر وی، زبان و قرارداد اجتماعی در ویتگنشتاین متأخر کاملاً در هم تنیده‌اند^۲. اما، گیدنز معتقد است که فلسفه متأخر ویتگنشتاین اگرچه برای علوم اجتماعی از حیث روابط میان زبان و پراکسیس اهمیت دارد اما در تئوریزه کردن نهادها کارایی چندانی

۱. به این معنا که به تشریح یا توصیف مسائل اساسی یا رویدادهای خاص تاریخی یا فرهنگی بپردازد.

۲. برای آشنایی با آرای ویتگنشتاین متقدم از جمله ر.ک. ماونس ۱۳۷۹ و برای آشنایی با آرای ویتگنشتاین متأخر

از جمله ر.ک. مک‌گین ۱۳۸۲

ندارد. در واقع، در این فلسفه نهادها به عنوان "پس زمینه توافق" که در بستر آن کنش صورت می‌گیرد و معانی آن شکل می‌گیرد طرح می‌شوند. بر همین اساس، فلسفه ویتگنشتاین هیچ توجهی به تغییر اجتماعی، روابط قدرت، و تضاد در جامعه ندارد (گیدنز ۱۳۸۴: ۵۹-۶۰). از نظر گیدنز، سایر گرایش‌ها در فلسفه کنش نیز کم و بیش همین موضع را دارند و تقریباً فقط به سرشت دلایل یا نیت در عمل انسانی پرداخته‌اند. از جمله مکتب کنش متقابل نمادی زندگی اجتماعی را عمدتاً به مثابه عملکرد فعال کنشگران آگاه و با هدف دانسته است. از نظر گیدنز، تئوری مید در خصوص سوژه، شرحی دقیق درباره خاستگاه‌های اجتماعی آگاهی بازاندیشانه به دست داده است، اما مفهومی دقیق از جامعه و تفسیری از دگرگونی اجتماعی به دست نداده است^۱ (گیدنز ۱۳۸۴: ۶۰).

نقد کارکردگرایی و ساختارگرایی و فلسفه های مارکسیستی

از نظر گیدنز، کارکردگرایی و ساختارگرایی به واسطه اولویتی که برای ابژه (ساختار) نسبت به سوژه (کنش) قائل هستند مشابه هستند (گیدنز ۱۳۸۴: ۶۰). در دیدگاه‌های موسوم به کارکردگرایی، که عموماً در کارکردگرایی ساختاری ادغام شدند، دو مفهوم کارکرد و ساختار در پیوند با یکدیگر ظاهر می‌شوند و البته بار تبیین در آن‌ها بیش‌تر بر دوش کارکرد قرار داده می‌شود^۲. اما در ساختارگرایی، که مفهوم ساختار را برجسته می‌کند، بار تبیین عمدتاً بر دوش ساختارها قرار دارد. این دیدگاه‌ها، در مجموع، متکی بر تمثیل‌هایی زیست‌شناختی‌اند؛ به این معنا که ساختار معادل با آناتومی ارگانیسم تلقی می‌شود و کارکرد معادل با فیزیولوژی ارگانیسم^۳. به همین سیاق ساختار به الگویی از روابط اجتماعی و کارکرد به این که چنین

۱. برای آشنایی با رویکرد مکتب کنش متقابل نمادی از جمله ر.ک. تنهایی ۱۳۸۸، ریتزر ۱۳۷۴: ۲۶۷-۳۲۰؛ برای آشنایی با آراء مید از جمله ر.ک. Shalin 2003: 290-332؛ برای نقد مکتب کنش متقابل نمادی از این منظر از جمله ر.ک. Stein 1989: 8، البته، چنین تعبیری از مکتب کنش متقابل نمادی منتقدانی نیز دارد. این منتقدان با بسط و گسترش‌هایی که بلمور در ایده‌های مید صورت داده و با تکیه بر مفهوم کنش درهم تنیده و کنش پیوسته وی به این انتقادها پاسخ می‌دهند (ر.ک. تنهایی ۱۳۸۸: ۲۸، ۳۶ و ۸۹-۹۶ و ۱۴۹، ۱۵۸؛ تنهایی ۱۳۸۶).

۲. از جمله در اسپنسر و سایر نویسندگان قرن نوزدهمی

۳. از نظر گیدنز این قیاس درست نیست، چرا که آناتومی یک بدن یا چنان که در تمثیل‌های مشابه مطرح می‌شود، ستون‌های اصلی یک ساختمان "وجود دارند" اما ساختار اجتماعی "وجود" ندارد (گیدنز ۱۳۸۴: ۷۰).

الگوی چگونگی عمل می‌کند اطلاق می‌شود (گیدنز ۱۳۸۴: ۶۸، ۶۹). هم در کارکردگرایی و هم در ساختارگرایی میان دو وجه همزمانی (تحلیل ایستا؛ معرف ثبات و نظم) و در زمانی (تحلیل پویا؛ معرف تغییر) تمایز قائل می‌شوند. هر چند در هر دو تلاش‌هایی برای فراروی از این تمایز نیز صورت گرفته است^۱ (گیدنز ۱۳۸۴: ۶۹).

در کارکردگرایی ساختاری تأکید بر کلیتی است که نه فقط خصلت‌هایی متفاوت از خصلت‌های اعضا دارد بلکه تأثیری مسلط بر اعضا نیز اعمال می‌کند. برای نمونه می‌توان به دورکیم اشاره کرد که خصلت کلیت اجتماعی را جدا از خصلت عاملان فردی می‌دانست. در منظر وی، جامعه نسبت به اعضای فردی‌اش امری بیرونی است؛ به تعبیری دیگر هر فرد در جامعه‌ای زاده می‌شود که قبلاً ایجاد شده است و هر شخصی فقط یک فرد در نظامی از ارتباطات تلقی می‌شود که دیگران بسیاری در آن درگیر هستند (دورکیم ۱۳۷۸: ۳۷۱-۳۸۹). در واقع بنابر موضع اولیه دورکیم، در کتاب قواعد روش اجتماعی (۱۳۴۳)، بیرونی بودن ساختارها محدودیت‌زایی آن‌ها را تداعی می‌کند. از این دیدگاه جامعه به محیطی بازدارنده بدل می‌شود که کنش‌گران در آن عمل می‌کنند و حضورش از طریق تأثیرات الزام‌آوری احساس می‌شود که رفتار کنش‌گران را مشروط می‌سازد^۲ (گیدنز ۱۳۸۴: ۶۰).

اما از نظر گیدنز، تمثیل‌های دورکیم در آثار اولیه‌اش برای توضیح قدرت بیرونی واقعیت اجتماعی دچار اشکال است^۳. این که از نظر دورکیم همین امر در مورد رابطه جامعه و کنش‌گران آن هم صادق است (دورکیم ۱۳۴۳: ۱۱، ۱۲) محل اشکال است. این دیدگاه فقط در صورتی می‌تواند درست باشد که افراد را موجوداتی کاملاً شکل یافته به لحاظ اجتماعی بدانیم که جمع می‌شوند تا خصیصه‌های اجتماعی جدیدی در سایه پیوندشان به بار آورند. اما، به

۱. چنین تلاش‌هایی در کارکردگرایی با فرار دادن مفهوم کژکارکرد در کنار کارکرد که یکی به تغییر اشاره دارد و دیگری به نظم نمود یافته است. در ساختارگرایی نیز با تأکید بر ساختمان شدن یا به تعبیر دریدا "ساخت‌یابی ساختار" چنین زمینه‌ای فراهم آمده است.

۲. این برداشت از دورکیم منتقدانی نیز دارد. از جمله این منتقدان والرش‌تاین است که با ارجاع به مقدمه ای که دورکیم بر چاپ دوم کتاب قواعد روش جامعه‌شناسی (دورکیم ۱۳۴۳) نوشته (به ویژه صفحات ۶-۱۰ و ۱۶-۲۱ و پانویس ۲ صفحه ۱۹) به چنین برداشتی از دورکیم پاسخ می‌دهد (ر.ک. Wallerstein 1998: 4-6).

۳. از جمله تمثیل پیوند اکسیژن و هیدروژن برای تشکیل آب که به خواصی می‌انجامد که در عناصر سازنده آن وجود ندارد یا قابل اشتقاق از هر یک از آن‌ها به تنهایی نیست (دورکیم ۱۳۴۳: ۱۱-۱۲).

سبب همین اشکالات بود که دورکیم در آثار متأخر خود^۱، نظیر صور بنیانی حیات دینی (۱۳۸۳) بر سرشت اخلاقی واقعیت‌های اجتماعی تأکید کرد (دورکیم ۱۳۸۳: ۲۳-۲۴). از این منظر، پدیده‌های اخلاقی هم به طور ایجابی انگیزاننده هستند و هم به طور سلبی محدود کننده. این تعبیر در روایت پارسونز به این شکل درآمد که ارزش‌های هنجاری هم عناصر سازنده شخصیت به شمار آمد و هم مؤلفه‌های محوری جامعه. از طرفی، ارزش‌ها در مقام عناصر درونی شده در شخصیت انگیزش‌های لازم برای برانگیختن رفتار کنش‌گر را فراهم می‌آورند، و از طرفی دیگر در سطح نظام اجتماعی در مقام هنجارهای نهادی شده وفاق اخلاقی را شکل می‌دهند که در خدمت یکپارچگی اجتماعی عمل می‌کنند. بر این اساس متغیرهای اجتماعی از طریق عناصر هنجاری در رفتار کنشگران بر متغیرهای روان شناختی تسلط می‌یابند (گیدنز ۱۳۸۴: ۶۱).

از نظر گیدنز، همین شاخصه‌ها در برخی فلسفه‌های مارکسیستی هم به چشم می‌خورد. البته، آثار مارکس به گونه‌ای است که امکان برداشتها و تعبیرهای نامتجانس را فراهم آورده است. در آثار مارکس از طرفی با سوژه‌ای سر و کار داریم که در طول تاریخ به خود می‌آید^۲، و از طرفی دیگر با تئوری‌ای جبرگرایانه سر و کار داریم که براساس آن قوانین تاریخی کنشگران را به جلو می‌برد^۳. همین است که آثار مارکس را همچنان به گنجینه مهمی بدل می‌کند که با تکیه بر آنها می‌توان در صدد رفع مسائل مطرح در خصوص عاملیت و ساختار برآمد (گیدنز ۱۳۸۴: ۶۱-۶۲).

اما گیدنز میان کارکردگرایی ساختاری در روایت پارسونزی از آن و برخی رویکردهای مارکسیستی، از جمله مارکسیسم آلتوسری، شباهت‌هایی نیز می‌یابد. از نظر وی، از جمله تئوری پارسونز درباره دورنی‌سازی ارزش‌ها همانندی‌های ظریفی با کاربرد مفهوم ایدئولوژی نزد آلتوسر دارد^۴. همچنین آن چه که پارسونز در خصوص مسائل کارکردی که نظام اجتماعی با آن مواجه است می‌گوید شبیه است به برداشت آلتوسر از حوزه‌هایی که شکل‌بندی‌های اجتماعی را می‌سازد^۵ (گیدنز ۱۳۸۴: ۶۲).

۱. آثاری که منشاء الهام پارسونز به ویژه در بحث وی در خصوص "چهارچوب مرجع کنش" شد

۲. میراث هگلی مارکس؛ برای نمونه کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی (۱۳۷۸) جورج لوکاک

۳. برای نمونه مارکسیسم آلتوسری

۴. برای مفهوم ایدئولوژی نزد آلتوسر از جمله ر.ک. آلتوسر ۱۳۸۷

۵. هر چند که از نظر پارسونز عنصر تعیین کننده در تحلیل نهایی فرهنگی است اما از نظر آلتوسر این عنصر اقتصادی است. به عبارتی دیگر، کنشگران پارسونزی تسخیر شده فرهنگی اند و عاملان آلتوسری تسخیر شده اقتصادی (گیدنز ۱۳۸۴: ۶۲).

از مسیر چنین نقدهایی است که گیدنز راه خود را برای طرح تئوری تلفیقی ساخت یابی می یابد. از نظر وی این نقائص نیاز به پرداختن به دو موضوع را مشهود می سازد: گنجاندن زمان مندی به فهم عاملیت انسانی و الحاق قدرت به مثابه امری بنیادی در ایجاد کردارهای اجتماعی (گیدنز ۱۳۸۴: ۶۳). موضوعاتی که گیدنز در طرح تئوری خود به تأکید به آن ها می پردازد. اما این امر مستلزم نوعی بازپردازی در مفاهیم کنش و ساختار است که در ادامه به آن ها می پردازیم.

عاملیت/عامل به جای کنش/کنشگر

از نظر گیدنز مفهوم کنش^۱ ظرفیت لازم را برای اطلاق به کرداری که از افراد انسانی در زندگی اجتماعی سر می زند دارا نیست و همین امر نیاز به اتکا به مفهومی تازه را توجیه می کند. مفهومی که گیدنز به همین سبب جانشین کنش می کند عاملیت^۲ است. با این اوصاف، از منظر گیدنز انسان را در حیات اجتماعی نه کنشگر^۳، بلکه عامل^۴ باید تلقی کرد. اما تشریح مفهوم عامل و عاملیت مستلزم توضیح درباره انواع آگاهی^۵ از نظر گیدنز است.

گیدنز قائل به وجود سه سطح تحلیلی برای آگاهی است که همگی بر کردار انسانی اثرگذار هستند^۶. آگاهی عملی، آگاهی استدلالی، و ناخودآگاهی. در واقع، گیدنز با اتخاذ چنین رویکردی به مقوله آگاهی در صدد تلفیق سه رویکرد پدیدارشناختی، فلسفه کنش، و روان کاوی در تئوری خود برمی آید. در این میان، البته گیدنز قائل به اولویت آگاهی عملی به آگاهی استدلالی در کردار عامل انسانی است و همین است که موضع او را تا حد زیادی از کنش باوری دور و به پدیدارشناسی^۷ نزدیک می سازد.

آگاهی استدلالی (گفتاری، بازاندیشانه، گفتمانی)^۸

در این سطح از آگاهی فرد در مقام بیان دلایل عمل خود می تواند سخن گوید و توضیح دهد که

1. action
2. agency
3. actor
4. agent
5. consciousness

۶. اثرگذار و نه تعیین کننده.

۷. برای آشنایی با تلقی پدیدارشناسی از آگاهی از جمله ر.ک. پالمر ۱۳۸۲: ۱۳۷-۲۱۴

8. discursive consciousness

چرا به فلان شیوه خاص عمل می‌کند؛ از این طریق است که عوامل اجتماعی به عقلانی‌سازی^۱ کنش خود مبادرت می‌ورزند (کلهون ۱۳۸۷: ۳۸۴). این آگاهی نوعی آگاهی هدف مند^۲ است و درصدد معرفت بر چپستی برمی‌آید (کرایب ۱۳۷۸: ۱۴۴). این نوع آگاهی زمانی بروز می‌یابد که فرد به بیان نیت یا ارائه دلایل کردارش می‌پردازد و این زمانی است که عامل در اعمال گذشته‌اش کاوش می‌کند یا دیگران درباره کردار آنان پرس و جو می‌کنند (کلهون ۱۳۸۷: ۳۷۷)؛ وضعیتی که موقعیت پیش آمده به هر دلیلی فاقد خصلت بدیهی بودن است و جدید است (استونز ۱۳۸۱: ۴۳۰). به عبارتی دیگر، این سطح از آگاهی در شرایط شکسته شدن روال-ها فعال می‌شود. برای نمونه، برای دسترسی به این سطح از آگاهی از جمله می‌توان از آزمایش-های نقض‌کننده^۳ گارفینکلی کمک گرفت (ر. ک. گارفینکل^۴، ۱۹۶۷: ۳۵-۷۵؛ هریتاژ^۵، ۱۹۸۷: ۲۳۵-۲۳۲؛ ریتزر ۱۳۷۴: ۳۷۸-۳۸۰؛ آلان^۶، ۲۰۰۷: ۳۳۷-۳۳۵؛ کالینز ۱۳۷۹: ۱۸۹). در مجموع زمانی که به تفکر آگاهانه ترغیب می‌شویم، مثلاً معمایی را می‌خواهیم حل کنیم یا کاری خلاقانه بکنیم یا در شرایطی که در رویه‌های روزمره اختلالی ایجاد می‌شود، چنین سطحی از آگاهی ظاهر می‌شود (استونز ۱۳۸۱: ۴۳۰). این اقدام معمولاً با ذکر دلایل کردار صورت می‌گیرد. این امر می‌تواند نوعی دلیل تراشی برای کردار باشد. با این وصف، دلایل و نیات با پرس و جو (خواه از جانب دیگران و خواه با خودنگری) به واسطه آگاهی استدلالی ابراز می‌شوند. اما باید توجه داشت که دلایل ابراز شده (گزارش دلایل) لزوماً منطبق با نیات نیستند چرا که ممکن است فرد آگاهانه نیات خود را کتمان کند یا برایش قابل بیان نباشند.

آگاهی عملی (کاربردی)^۷

آگاهی عملی^۸ سطحی از آگاهی است که می‌تواند به عمل درآید و در عمل مؤثر باشد هر چند که نتواند به زبان درآید. این آگاهی مبتنی بر مهارت، عادت‌ها و روال‌های تکراری است. در واقع

1. rationalization
2. purposive
3. breaching experiments
4. Garfinkel
5. Heritage
6. Allan
7. practical consciousness

۸. تعبیر گیدنز از این نوع آگاهی بسیار نزدیک به تعبیر هایدگر از "فهم بدوی" و امور "دم دستی" است (ر. ک. مگی ۱۳۷۲: ۴۲۱).

معرفت حاصل از آگاهی عملی را باید معرفتی ضمنی و بدیهی دانست که با فعالیت های روزمره پیوند دارد. به عبارتی می توان گفت این معرفت، معرفت بر چگونگی است (کرایب ۱۳۷۸: ۱۴۴). بنابه روال عادی زندگی معمولاً بدون آن که درباره مهارت های عملی (و آگاهی که از آن داریم) تفکری دوباره کنیم آن ها را انجام می دهیم، گویی تا زمانی که رویه ها ادامه داشته باشند فرد هیچ توجهی به انگیزه و معنای رفتاری که انجام می دهد ندارد و با اتکاء به آگاهی عملی کردار خود را راهبری می کند (استونز ۱۳۸۱: ۴۲۹-۴۳۰). این رفتارها بخش عمده ای از رفتارهای ما را در زندگی روزمره تشکیل می دهند^۱.

ناخودآگاهی^۲

این سطح از آگاهی به انگیزه های ناخودآگاه معطوف است که بخشی از انگیزش کنش را فراهم می آورند (کلپون ۱۳۸۷: ۳۸۵). مهم ترین انگیزش ناخودآگاه ایجاد نوعی امنیت وجودی (هستی شناختی)^۳ است؛ ایجاد این احساس که در لحظات و روزهای متوالی، مفهومی از جهان و مردمی که در آن هستند کمابیش یکسان باقی می ماند؛ همین احساس است که پایه و مایه آگاهی عملی است. در واقع، مفهوم آگاهی عملی نباید ما را دچار این اشتباه کند که کردار نیاندیشیده که بر مبنای آگاهی عملی صورت می گیرد فاقد انگیزه است. رفتار انسان همیشه در معرض انگیزه هایی ناخودآگاه و پر قدرت است که آن تأمین امنیت وجودی است. زمانی که فرد می داند چگونه به کار خود ادامه دهد، بدون آن که وقفه و مزاحمتی برایش به وجود آید، حالتی ذهنی و روانی در وی بروز می کند که همان امنیت وجودی است. در غیر این صورت احساس

۱. البته در جامعه مدرن به واسطه افزایش دامنه انتخاب افراد، از جمله به واسطه فرایند جهانی شدن، و نیز به واسطه نهادهایی چون علم و از جمله علم جامعه شناسی آگاهی استدلالی افراد بیش از پیش فعال است. به تعبیری دیگر می توان بازاندیشی را از پایدارترین مولفه های زندگی مدرن از نظر گیدنز به شمار آورد. به این اعتبار از جمله می توان هدف پروژه جامعه شناسی را نیز از منظر گیدنز استخراج کرد که همانا آشنایی زدایی از هر چیز بدیهی انگاشته شده در زندگی اجتماعی است (کلپون ۱۳۸۷: ۳۷۹)؛ در این رابطه کاریکاتوری که گیدنز در کتاب جامعه شناسی (۱۳۸۶: ۱۱۷) آورده به خوبی چنین وضعیت آشنایی زوده ای را نشان می دهد که مستلزم درگیری دائم آگاهی استدلالی است (برای آشنایی با آرای گیدنز درباره مدرنیته از جمله ر.ک. استونز، ۱۳۸۱: ۴۳۴؛ کلپون، ۱۳۸۷: ۳۸۴-۳۸۳. گیدنز، ۱۳۸۴: درباره بازاندیشی از جمله ر.ک. گیدنز، ۱۳۸۴: ۲۵. استونز، ۱۳۸۱: ۴۳۲. پارکر، ۱۳۸۶: ۹۶؛ درباره جامعه شناسی از جمله ر.ک. Giddens 1984: 2. کلپون ۱۳۸۷: ۳۷۲-۳۸۱. کرایب ۱۳۷۸: ۱۵۰).

2. unconsciousness
3. ontological security

درماندگی و نگرانی و بی ثباتی و در کل دلهره^۱ می کند^۲ (استونز ۱۳۸۱: ۴۳۰).

در مجموع می توان گفت در نظر گیدنز در حالی که در مفهوم کنش/کنشگر، در تئوری‌هایی چون کنش متقابل نمادی، آگاهی استدلالی و هدفمندی است که مبنا قرار داده می شود، در مفهوم عاملیت/عامل (در تئوری ساخت‌یابی گیدنز) آگاهی عملی مبنا قرار داده می شود^۳. در تئوری ساخت‌یابی با نیت کنش‌گران کاری نداریم بلکه به آن چیزی توجه می‌شود که در عمل انجام می‌دهند. گیدنز آن چه را عاملان اجتماعی در عمل بر مبنای آگاهی عملی و در ارتباط دیالکتیکی با ساختار انجام می‌دهند را کردار اجتماعی^۴ می‌خواند^۵.

به این اعتبار، باید به جای مفهوم نقش^۶ نیز بر مفهوم موقعیت^۷ تأکید شود. آن چه مردم می‌دانند این نیست که چگونه نقش بازی کنند بلکه ایشان عمل کردن در یک موقعیت را فرامی‌گیرند؛ چرا که انسان‌ها بیش از آن که بازیگر (هدفمند و آگاه) باشند عاملی در موقعیت هستند که باید بالبداهه عمل کنند نه با طرح و نقشه و سناریوی قبلی. پس این موقعیت‌ها (در ظرف زمان فضا) هستند که اهمیت علی دارند نه نقش‌ها^۸ (کرایب ۱۳۷۸: ۱۴۹).

در کنار این‌ها باید اضافه کرد که در مفهوم کنش فقط به پیامدهای خواسته کنش توجه می‌شود^۹، در حالی که در واقع هر کرداری که واقع می‌شود در کنار پیامدهای خواسته پیامدهایی ناخواسته هم به بار می‌آید و برای پرداختن به مجموع این دو دسته پیامد لازم است به جای مفهوم کنش از مفهوم عاملیت استفاده کنیم. در واقع، شکاف عمیقی که میان تئوری‌های کنش

1. angst

۲. از جمله در موارد بروز فجایع و ناکامی و مهم تر از آن اصولاً در زندگی مدرن که چنان که پیش‌تر گفتیم جامعه‌ای است به شدت آشنایی-زوده. این شرایط البته که منشاء دلهره وجودی دائمی در جامعه‌ای پرخطر نیز هست و انسان مدرن برای رهایی از این دلهره ناچار به اعتماد به نهادهای تخصصی است که به واسطه تقسیم کار فزاینده در جامعه مدرن و از جمله به واسطه فرایند جهانی شدن صورت‌بندی شده‌اند (برای آرای گیدنز درباره جامعه پرخطر و مدرنیته و جهانی شدن از جمله رک. گیدنز ۱۳۸۴).

۳. دکتر تنهایی در مجموع انتساب این تعبیر از کنش و کنشگر را به مکتب کنش متقابل نمادی اشتباهی رایج و ناشی از عدم آشنایی با مفاهیمی چون کنش پیوسته نزد بلومر و مفهوم خود بازتابی نزد مید می‌داند (برای آشنایی با مفهوم کنش پیوسته بلومر از جمله رک. تنهایی ۱۳۸۸: ۲۸-۳۶ و ۸۹-۹۶ و ۱۴۹-۱۵۸: تنهایی ۱۳۸۶ و برای آشنایی با مفهوم خود بازتابی مید از جمله رک. تنهایی ۱۳۸۴).

4. Practice

۵. تنهایی (۱۳۸۷) این مفهوم گیدنز را معادل با مفهوم کنش پیوسته بلومر می‌داند (برای آشنایی با مفهوم کنش پیوسته بلومر از جمله رک. تنهایی ۱۳۸۸: ۲۸-۳۶ و ۸۹-۹۶ و ۱۴۹-۱۵۸: تنهایی ۱۳۸۶).

6. role

7. situation

۸. برخی منتقدان مکتب کنش متقابل نمادی را در ارائه تحلیلی موقعیت‌مند از کنش پیش‌تاز می‌دانند (برای نمونه رک. تنهایی ۱۳۸۸: ۲۴-۲۵: تنهایی ۱۳۸۴ و تنهایی ۱۳۸۵).

۹. گویی کنشگری آگاه و قصدمند و نیت‌مند هدفی را آزادانه انتخاب می‌کند و به نتیجه دلخواه اش می‌رسد. البته چنان که پیش‌تر ذکر شد مفهوم کنش پیوسته بلومر با موقعیت‌مند تصور کردن کنش از چنین تعبیری دور می‌شود.

بنیاد با تئوری‌های نهادی در جامعه‌شناسی وجود دارد تا حدی از همین نکته نشأت می‌گیرد که کنش‌گرایان پیامدهای ناخواسته کنش را نادیده می‌گیرند. این تئوری‌ها شرایط نادانسته کنش (اعم از عوامل ناخودآگاهی و نیز بخشی از شرایط محیطی) را نیز نادیده می‌گیرند. اگر کارکردگرایان نتوانسته‌اند تحلیلی مناسب از کنش هدفمند به دست دهند، در مقابل به دقت به بررسی چگونگی فرار دائمی کنش از حیطه اهداف کنش‌گر پرداخته‌اند (پیامدهای ناخواسته). لازم به توجه است که پیامدهای ناخواسته با شرایط نادانسته کردار (بر مبنای تئوری انگیزش^۱) رابطه‌ای مستقیم دارند زیرا هر اندازه این پیامدهای ناخواسته در بازتولید اجتماعی دخیل باشند به همان میزان تبدیل به شرایط کردار می‌شوند (کلپون ۱۳۸۷: ۳۸۵).

در مجموع می‌توان تناقض ذاتی تئوری‌های کنش‌بنیاد را این چنین جمع بندی کرد: اگر کار خود را با کنش اجتماعی آغاز کنیم و از این نقطه مدلی برای نظام اجتماعی بسازیم، و سپس با این نظام‌های اجتماعی طوری برخورد کنیم که گویی واقعی‌اند، کارمان به نظر به تئوری‌ای ختم می‌شود که با مفهوم "بیش از حد اجتماعی شده‌ای"^۲ از کنشگر انسانی سر و کار دارد.^۳ از طرف دیگر، اگر کار خود را با کنش اجتماعی آغاز کنیم و نظام را محصول مستقیم چنین کنشی بدانیم، در این صورت نمی‌توانیم محدودیت‌های واقعی را که ساختارها و نظام‌های اجتماعی بر ما تحمیل می‌کنند درک کنیم، و صرفاً باید فرض کنیم که چنین ساختارها و نظام‌هایی به عنوان نیروهای مقید کننده وجود دارند (کرایب ۱۳۷۸: ۱۵۵ ۱۵۶).

به این اعتبار، از منظر تئوری ساخت‌یابی، عامل تعیین‌کننده در کردار انسانی نه انگیزه (ناخودآگاه) است^۴، نه معنا^۵، نه نیت (خودآگاه)^۶ و نه سود^۷ (استونز ۱۳۸۱: ۴۲۹). اگرچه همه این عوامل در کردار عاملان اجتماعی مؤثر هستند اما در تحلیل نهایی این قدرت است که عاملی تعیین‌کننده در کردار اجتماعی به شمار می‌آید.^۸

۱. تئوری انگیزش به توضیح شرایط نادانسته عمل عاملان اجتماعی بپردازد (گیدنز ۱۳۸۴: b۱۶۸).

2. Oversocialized

۳. همچون تئوری پارسونز

۴. نه انگیزه‌های روانی چنان که فروید و لکان و روان‌شناسان رفتارگرا معتقد بودند و نه انگیزه‌های محیطی چنان که رفتارگرایان اجتماعی می‌گفتند.

۵. چنان که وبر می‌گفت.

۶. چنان که بنا بر برخی تعبیر مکتب کنش متقابل نمادی به آن قائل است.

۷. چنان که قاتلان به تئوری انتخاب عقلانی می‌گویند.

۸. گیدنز قدرت را ابزار رسیدن به اهداف/توانایی انجام کار تعریف می‌کند (گیدنز ۲۰۰۳: a۱۳۸۴). به مفهوم قدرت و تأثیری که بر کردار عاملان اجتماعی دارد در ادامه خواهیم پرداخت.

ساختار^۱ یا ساخت‌یابی^۲

گیدنز اعتقادی به وجود متفاوتی ساختارها ندارد؛ چنان که کسانی چون فروید، لکان و استراوس (ساختارهای ذهنی) یا مارکس، دورکیم و سوسور به آنها اعتقاد داشتند. او در مجموع معتقد است نظام اجتماعی ساختاری ندارد بلکه خصلت‌های ساختاری را به نمایش می‌گذارد (جلائی پور ۱۳۸۴: ۲۴). در واقع از نظر وی، نظام‌های اجتماعی که بستر کردارهای اجتماعی را فراهم می‌آورند و به روابط عاملان نظم می‌دهند به خودی خود و مستقل از عاملان و کردار اجتماعی آنان از ساختار برخوردار نیستند بلکه با تکرار کردارهای عاملان در شرایط زمانی و مکانی متفاوت ساخت می‌یابند^۳ (به همین دلیل این تئوری را تئوری ساخت‌یابی می‌نامند).

اما آنچه جامعه‌شناسان ساختار می‌نامند به واقع چیست؟ گیدنز برای شرح این مفهوم به تشریح تفاوت نظام^۴ با ساختار متوسل شده است. البته به سختی می‌توان فهمید که منظور گیدنز از نظام چیست (کرایب ۱۳۷۸: ۱۴۷)، اما از فحوای کلام او چنین برمی‌آید که نظام الگوهای ثابت قابل مشاهده در تعامل و موجود در زمان و مکان است، در حالی که ساختار قواعد و منابعی است که به منزله طرح‌های تفسیری جمعی در یک نظام اجتماعی عمل می‌کنند^۵ (کلهون ۱۳۸۷: ۳۷۳). به تعبیر وی، ساختارها اموری موجود بر محور جانشینی‌اند (مجموعه‌ای از تفاوت‌های غایب) که از طریق "غیبت سوژه" قابل وصف هستند و نظام‌ها اموری موجود بر محور هم‌نشینی هستند که در جریان زمان وجود دارند^۶ (گیدنز ۱۳۸۴: ۷۲-۷۳). برای مثال، وقتی به تماشای یک بازی می‌نشینیم که قواعدش را نمی‌دانیم (مثلاً کریکت) هر کس می‌تواند الگوهای ثابت در تعامل بازیگران مشاهده کند. البته که می‌توان با توجه به

1. structure
2. structuration

۳. بر همین مبناست که وی تئوری خود را ساخت‌یابی می‌خواند نه ساختاری.

4. system

۵. من در این جا بیش تر از این ایده طرفداری کرده‌ام که ساختار مفهومی تحلیلی است در حالی که نظام امری عینی. اما گیدنز به نظر می‌رسد که این ایده را به استروس نسبت می‌دهد و آن را نقد می‌کند و مدعی می‌شود که ساختار در قالب لحظات وجودی و مصادیق عینی و خلاصه در قالب "خصلت‌های ساختاری" و در محور جانشینی همچون مجموعه‌ای از تفاوت‌های غایب وجودی واقعی دارد؛ هر چند که در مواردی نیز به نظر می‌رسد که به تأیید آن می‌پردازد. برای نقد این ایده از نظر گیدنز ر. ک. گیدنز ۱۳۸۴: ۷۱-۷۲ و برای تأیید آن ر. ک. گیدنز ۱۳۸۴: ۷۲.

۶. از نظر گیدنز در ساختارگرایی و نیز کارکردگرایی مفهوم ساختار و نظام هم‌پوشانی بسیار دارند و به نظر می‌رسد یکی از این دو اضافی است و باید حذف شود (گیدنز ۱۳۸۴: ۶۹-۷۰).

جزئیات بازی به تدریج به ساختار حاکم بر این الگوهای تعاملی پی برد و آن‌ها را ترسیم کرد. اما نباید فکر کنیم که این قواعد ساختاری علت شکل‌گیری آن الگوهای ثابت است. به عبارتی دیگر نباید فکر کنیم نظام برآمده از ساختار و قواعد ساختاری است. این ساختار است که برگرفته از نظام است. بنابراین لزوماً چنین نیست که همواره ساختارها ابتدا شکل گیرند و بعد نظام‌ها پدید آیند^۱. گویی نظام‌ها عمدتاً به طور طبیعی و به مرور زمان شکل می‌گیرند؛ بدون اختصاص آگاهی استدلالی. اما تقدم ساختار بر نظام از وجهی دیگر مستلزم تقدم آگاهی استدلالی بر آگاهی عملی نیز هست.

از منظری دیگر می‌توان گفت نظام برای همگان قابل مشاهده است و همگان یک روایت کم و بیش یکسان از آن به دست می‌دهند، اما در خصوص ساختار این گونه نیست. ساختار مقوله‌ای تحلیلی است که جامعه‌شناس بر نظام بار می‌کند و بنابراین جامعه‌شناسان متفاوت چه بسا ساختارهایی متفاوت را بر نظام‌هایی یکسان بار کنند. برای مثال، همه مشاهده می‌کنند که وقتی چند ایرانی به آستانه یک در می‌رسند خودشان اول عبور نمی‌کنند و از دیگران می‌خواهند اول عبور کنند (نظام). با مشاهده این الگوی ثابت یکی ممکن است قاعده ساختاری که این الگو از آن تبعیت می‌کند را این بداند که عبور از در از نظر ایشان خطرناک (یا بدیمن یا ...) است و دیگری به قاعده تعارف نسبت دهد. یا مثلاً در دانشگاه مشاهده می‌شود که اول صبح همه دانشجویان با پای خودشان و به زور و اصرار وارد می‌شوند (از موانع جلوی در و حراست و غیره عبور می‌کنند) و آخر وقت که می‌شود به عجله پا به فرار می‌گذارند! شاید از دید یک ناظر ناآشنا رفتار عجیبی به نظر برسد و شبیه به رفتاری به نظر برسد که از افراد برای رفتن داخل تونل وحشت سر می‌زند! یک ناظر ناآشنا ممکن است این امر را نسبت دهد به این که انسان موجودی است خودآزار و با آزار رساندن به خود لذت می‌برد و از این طریق توضیحی روان‌کاوانه از آن به دست دهد و نشانه‌های دیگری هم برای تأیید این امر بیابد، و دیگری ممکن است با توضیحی جامعه‌شناسانه سخن از این بگوید که منابع کسب منزلت به گونه‌ای برابر در اختیار همگان نیست و بنابراین دست یابی به آن‌ها مستلزم تلاش و تحمل سختی است.

۱. هر چند که این امر در موردی که یک ساختار بر مبنای آگاهی استدلالی طراحی می‌شود و بعد تعامل‌ها بر مبنای قواعد ساختاری سامان می‌یابند چنین امری رخ می‌دهد؛ نظیر یک سازمان بوروکراتیک.

رویکرد دو وجهی به ساختار

ساختارهای اجتماعی از نظر گیدنز به واسطه کارکرد دوگانه زیر عمل می کنند:

❖ قواعد^۱: وادارنده

❖ منابع (تدابیر)^۲: توانا کننده

در مجموع می توان گفت ساختارها متشکل از الزاماتی (قواعد) هستند که عاملان را قادر می سازند (منابع) (پارکر ۱۳۸۶: ۹۹). این دو وجهی را می توان در خصوص زبان دید. زبان از طرفی قواعدی دارد که برای کاربران آن الزام آور است و در عین حال واژگان و قواعدی در اختیار کاربران می گذارد که امکان سخن گفتن و برقراری ارتباط را فراهم می آورد. این برخلاف دیدگاه های ساختاری است که برای ساختارها فقط خصلت الزام آور قائل هستند. از این رو انسان ها در زندگی اجتماعی نه کاملاً آزاد هستند (برخلاف رویکرد مکاتب کنش بنیاد) و نه کاملاً اسیر و دست بسته ساختارها (بر خلاف تئوری های ساختاری).

گیدنز مفهوم قاعده را نزدیک به مفهومی که وینچ و روش شناسان مردم نگر به کار می برند استفاده می کند. از این منظر اساسی ترین قواعد شبیه به آن هایی اند که بر یک دنباله ریاضی حاکم است مانند ۲، ۴، ۶...؛ برای ادامه دادن این دنباله کمتر کسی هست که به مشکل برخورد^۳، اما برای توضیح قاعده حاکم بر آن نیاز به فکر کردن داریم و شاید در بیان آن دچار مشکل شویم. درست همانطور که وقتی صحبت می کنیم به ندرت از قواعدی که پیروی می کنیم آگاهی داریم (کرایب ۱۳۷۸: ۱۴۳).

باید توجه داشت که قواعد اجتماعی لزوماً و البته معمولاً رسمی و تثبیت شده نیستند (مثل قواعد بازی شطرنج) که در یک نظام نامه وضع شده باشند که نحوه کردار مردم را شامل باشند و عموماً در معرض مشاجرات همیشگی بر سر مشروعیت هستند. بر همین اساس دانستن قاعده به معنای قابلیت در فرموله کردن آن و بیان آن نیست و از این نظر شبیه به بازی بچه ها است (گیدنز b:۱۳۸۴: ۷۵-۷۶).

اهمیت تلقی ساختارها به عنوان منابع امکان طرح بحث در خصوص قدرت را در تئوری های اجتماعی فراهم می آورد که در جامعه شناسی کمتر به آن پرداخته شده است (گیدنز ۱۳۸۴:

1. rules

2. resources

۳. چنان که ویتگنشتاین هم معتقد است قاعده "دانستن چگونگی ادامه دادن" و در کل چگونگی بازی کردن است (گیدنز b:۱۳۸۴: ۷۴).

۷۶ و ۹۲-۹۸). گیدنز در همین ارتباط است که مفهوم عامل ماهر^۱ را پیش می‌کشد. عامل ماهر عاملی است که هم با توجه به قواعد و هم با توجه با منابع در ساختارها کردارهای خود را تنظیم می‌کند و زندگی را مدیریت می‌کند. از آنجا که عاملان اجتماعی به شدت با هم در رقابت‌اند، این میزان مهارت عامل است که موفقیت وی را در مدیریت روابط خود با دیگران در شرایط پیچیده، با توجه به محدودیت‌ها و امکانات ساخت، تعیین می‌کند (جلائی پور ۱۳۸۴: ۱۹). این مهارت ناشی از آگاهی او از قواعد و منابع ساختارها و میزان دسترسی به آنها است و همین است که میزان دسترسی او را به ابزارهای لازم برای انجام کارها و توانایی وی را در این امر، و در یک کلام قدرت او را در رقابت با سایر عاملان اجتماعی تعیین می‌کند (جلائی پور، ۱۳۸۴: ۲۳).

رابطه دیالکتیکی عاملیت و ساختار

از نظر گیدنز عاملیت و ساختار همچون دو روی یک صفحه کاغذ می‌مانند؛ چنان که نمی‌توان کاغذی را با یک رو تصور کرد عاملیت و ساختار را نیز نمی‌توان از یکدیگر جدا دانست. در واقع، ساختارها در کردار عاملان اجتماعی نمودار می‌شوند.^۲ گیدنز معتقد است که ساختارها به واسطه کردار عاملان شکل می‌گیرند. به تعبیری دیگر ساختارها محصول برآیند کردار عاملان اجتماعی‌اند. از این رو کردار اجتماعی را باید نوعی مداخله در مسیر رخدادهای جهان تلقی کرد (کلپون، ۱۳۸۷: ۳۸۱). در عین حال عاملان با تکرار کردار خود ساختارها را بازتولید می‌کنند. از سویی ساختارها بستر کردار عاملان اجتماعی را فراهم می‌کنند و از سویی دیگر عاملان انسانی با کنش‌های انسانی‌شان به بازتولید ساختارها می‌پردازند. به تعبیر وی، کردار عاملان همواره ساختار را تولید و در ادامه بازتولید می‌کند و همین بازتولید ساختار در برگشت کردار انسان‌ها را محدود (به واسطه قواعد) و البته ممکن (به واسطه منابع) می‌سازد (گیدنز ۱۳۸۴: ۱۸). بنابراین می‌توان گفت، ساختارهای اجتماعی هم همزمان نتیجه کردار انسان هستند و هم بر کردار انسان تاثیر می‌گذارند (گیدنز ۱۳۸۴: ۱۹)؛ یا به عبارتی دیگر ساختارها هم میانجی عاملیت و هم برآیند آن است (پارکر ۱۳۸۶: ۱۰۰). به زعم گیدنز، تولید و بازتولید جامعه به واسطه کردارهای مبتنی بر مهارت عاملان صورت می‌گیرد، نه لزوماً بر مبنای آگاهی استدلالی.

1. competent agent

۲. همان طور که زبان در گفتار نمودار می‌شود.

به عبارتی دیگر، اشکال زندگی اجتماعی را نباید پیامد هدفمند کنش دانست (کلهون، ۱۳۸۷: ۳۸۰).

رابطه کردار و ساختار اجتماعی همانند رابطه سخن گفتن ما در زبان است. بدون سخن گفتن و استفاده سخن گوینان از زبان زبانی وجود نخواهد داشت و در عین حال برای برقراری ارتباط باید قواعد ساختاری زبان را رعایت کرد و در هر بار رعایت قواعد این قواعد بازتولید می‌شوند. به این اعتبار، نمی‌توان از تقابل و دوگانگی^۱ ساختار و کردار سخن گفت^۲، بلکه باید قائل به رابطه‌ای دو وجهی^۳ میان این دو بود (گیدنز ۱۳۸۴: ۱۸-۱۹). به عبارتی دیگر، این دو را باید یک چیز یا یک موضوع مورد مطالعه با دو وجه بدانیم.

از این منظر، باید زندگی اجتماعی را مجموعه‌ای از فعالیت‌های جاری ببینیم که افراد انسانی انجام می‌دهند و هم زمان نهادهای بزرگ‌تر را تولید می‌کنند (گیدنز ۱۳۸۴: ۱۹). بنابراین نهادهای اجتماعی چیزی نیستند که در پس پشت عاملان اجتماعی که تولید کننده و بازتولید کننده آنها هستند عمل کنند، بلکه عاملان ماهر هر جامعه‌ای، دانش دقیقی درباره نهادهای آن جامعه دارند که این دانش برای عملکرد جامعه جزئی ضروری است، نه امری حاشیه‌ای^۴ (گیدنز ۱۳۸۴: ۷۸).

با همه این‌ها، به نظر می‌رسد گیدنز نوعی اولویت‌تولیحی برای عاملیت نسبت به ساختار قائل می‌شود. به عبارتی دیگر با این که در پی طرح رابطه‌ای همسان میان عاملیت و ساختار است اما به نظر می‌رسد اولویت را در این رابطه بیش‌تر به عاملیت می‌دهد^۵ (ر.ک. پارکر ۱۳۸۶).

1. duality

۲. بر خلاف رویکردهای کنش‌گرا و ساختارگرا که این دو را در تقابل با یکدیگر می‌دانند.

3. dualism

۴. عدم توجه به این دانش (که البته لزوماً دانشی استدلالی نیست) دلالت‌های سیاسی ناخوشایندی نیز به همراه دارد که می‌تواند به تضعیف کنشگر عادی و در نتیجه تصور آن به عنوان موجودی منفعل و تسخیر شده از جانب فرهنگ یا دیگر عناصر ساختاری شود که اساساً هیچ نقش و تاثیری در وضع موجود جامعه ندارند؛ امری که با واقعیت و نیز با تام نبودن قدرت و سلطه و در کل دیالکتیک کنترل در تعارض است (گیدنز ۱۳۸۴: ۷۸-۸۰)

۵. بر خلاف آرچر و موزلیس که با رویکرد رابطه‌ای اولویت را به ساختار می‌دهند (ر.ک. پارکر ۱۳۸۶).

تغییر ساختاری

از آن جا که این کردار انسانی است که ساختارها را صورت بندی می‌کند، بنابراین این امکان بالقوه در کردار انسانی وجود دارد که ساختارها را تغییر هم دهد؛ از جمله با بی‌اعتنایی به راه‌های نهادینه شده انجام امور (ساختارها) یا بازسازی آن‌ها به نحوی متفاوت (گیدنز ۱۳۸۴: ۲۱). در واقع نکته این جا است که عاملان اجتماعی در بستر ساختارها می‌توانند به گونه‌ای دیگر عمل کنند؛ چه به طور ایجابی (مداخله قصد شده در فرایند رویدادهای جهان) چه به طور سلبی (امتناع) (گیدنز ۱۳۸۴: ۶۵).

اما نکته مهم این است که عاملان اجتماعی اساساً در تولید و بازتولید و نیز تغییر ساختارها اراده محض ندارند. در واقع از طرق گفته شده ساختارها تغییر می‌کنند اما نه لزوماً به طریق و در جهتی که عاملان اجتماعی نیت کرده و قصد کرده‌اند. علت این امر را باید در بروز نتایج ناخواسته کردار جستجو کرد. در واقع نتایج ناخواسته کردار عاملان به آنان اجازه نمی‌دهد که ساختارها را هر گونه که میل دارند صورت بندی کنند^۱. این همان تعبیر مارکس است مبنی بر این که "آدمیان هستند که تاریخ خود را می‌سازند ولی نه آن گونه که دلشان می‌خواهد، یا در شرایطی که خود انتخاب کرده باشند؛ بلکه در شرایط داده شده‌ای که میراث گذشته است و خود آنان به طور مستقیم با آن درگیرند" (مارکس، ۱۳۷۷: ۱۱). بنابراین، انسان‌ها جامعه را تولید می‌کنند اما نه مطابق با شرایط دلخواه خویش بلکه در مقام عاملانی محدود در دایره تاریخ. از این رو مرزی ناپایدار میان کنش هدفمند و رخدادهای اتفاقی و پیش‌بینی‌ناپذیر وجود دارد (کلهون، ۱۳۸۷: ۳۸۰). بر این اساس است که گیدنز معتقد است هر کنشی منجر به تولید چیزی جدید یا عملی تازه است، اما در عین حال وجود کنش منوط به اتصال آن به گذشته‌ای است که واسطه شروع آن کنش است (گیدنز، ۱۳۸۴: ۷۷). بنابراین، حدود و ثغور عاملیت و فرایندهای تولید و بازتولید جامعه محدود است^۲ (کلهون، ۱۳۸۷: ۳۸۰).

۱. البته باید توجه داشت که نتایج ناخواسته کردار چه بسا در مواردی موجب تداوم کردار در آینده و در کل بازتولید ساختار هم بشود (جلائی پور ۱۳۸۴: ۲۳)، به همان ترتیب که می‌تواند، فارغ از نیت و خواست عاملان مبنی بر تداوم ساختار یا تغییر آن، زمینه ساز تغییر ساختار هم شود. مثلاً در کاربرد زبان هدف ارادی و نیت ما انتقال پیام و برقراری ارتباط است اما در عین حال در این راه به هر رو قواعد زبان را نیز رعایت می‌کنیم و به این ترتیب ناخواسته به بازتولید زبان هم می‌پردازیم (جلائی پور ۱۳۸۴: ۲۱).

۲. بر همین اساس است که گیدنز رویکردهای اراده‌گرایانه به کنش را از اساس قابل دفاع نمی‌داند (گیدنز ۱۳۸۴: ۷۸ ۷۷).

در مجموع، عاملان اجتماعی قدرت دخل و تصرف در امور را دارند اما این قدرت تام نیست. این قدرت را نمی‌توان نه از جانب کسی که اعمال می‌شود و نه بر کسی که اعمال می‌شود تام دانست. بنابراین نه قدرت تام است و نه سلطه. بر همین اساس است که گیدنز مفهوم "دیالکتیک کنترل" را طرح می‌کند. بر این اساس، حتی افرادی که به شدت زیر سلطه‌اند باز می‌توانند به تفسیر موقعیت خود بپردازند و در وضعیت خود اثر بگذارند^۱ (پارکر، ۱۳۸۶: ۱۰۱).

به عبارتی دیگر، قدرتمندان برای اجرای اعمال و روال‌های مشخص^۲ به محرومان از قدرت وابسته‌اند. زیردستان می‌توانند به شکلی ماهرانه، از جمله با اعتصاب و نافرومانی مدنی و تحریم و شرکت در انتخابات و ... از همین اتکا و وابستگی به مثابه اهرمی برای آزادی عمل در برخی زمینه‌ها بهره‌برداری کنند (استونز، ۱۳۸۱: ۴۳۵). با این اوصاف، آن چه تعیین کننده تأثیر عاملان در تولید و بازتولید و نیز تغییر ساختارها است سهم عاملان از قدرت است.

بنابراین، در زندگی اجتماعی آن چه در عمل رخ می‌دهد "تداوم پیوسته در حال تغییر" است (پارکر، ۱۳۸۶: ۱۰۲)؛ بروز تغییراتی که برنامه‌ریزی نشده‌اند یعنی لزوماً خواسته نیستند. با این حال، تکرارشوندگی^۳ (واگشتی) کردار که عامل بازتولید ساختار است، ضمانتی منطقی برای تداوم ساختارها در برنارد و به عبارتی دیگر تکرارشوندگی را نباید حامل آینده دانست (پارکر، ۱۳۸۶: ۱۰۰).

به این ترتیب تئوری گیدنز به نظر می‌رسد هم مقوله نظم را دربرمی‌گیرد و هم مقوله تغییر را^۴. از نظر گیدنز هر نظم اجتماعی موجود، یک برآیند موقت حاصل از مذاکره است نه یک وضعیت از پیش تعیین شده (پارکر، ۱۳۸۶: ۹۱). اما در مجموع، زندگی اجتماعی را گیدنز به گونه‌ای شرح می‌دهد که بدون نظمی خاص و "بی‌ترتیب"^۵ به نظر می‌رسد؛ به ویژه به واسطه تأکید او بر امکان تغییر ساختارها و پیامدهای ناخواسته (استونز، ۱۳۸۱: ۴۲۵). بر این اساس گیدنز نه عمل خاصی را ملاک قرار می‌دهد^۶، نه مقصد اجتناب ناپذیری معرفی می‌کند^۷، نه

۱. این تعبیر شبیه به تعبیر فوکو هم هست (ر.ک. هیندس ۱۳۸۰: ۱۱۸).

۲. از بیگاری کشیدن گرفته تا بازکردن راه در معابر عمومی

3. recursiveness

۴. همان پروژه‌ای که آگوست کنت به شدت آرزوی آن را داشت.

5. messiness

۶. مثل تأکید مارکس بر کار

۷. مثل کمونیسم یا همبستگی ارگانیک

معتقد است روال‌ها و ساختارهای خطرناکی کاملاً بر زندگی ما غلبه دارند یا خواهد یافت^۱ (استونز ۱۳۸۱: ۴۲۵).

پیامدهای تئوریک و روش‌شناختی تئوری ساخت‌یابی برای جامعه‌شناسی

اما پیامدهای تئوریک تئوری ساخت‌یابی برای جامعه‌شناسی چیست؟ به عبارتی دیگر، از منظر این تئوری ابژه تحقیق جامعه‌شناسی چیست؟ همچنین، موضع روش‌شناختی متناسب با این تئوری کدام است؟

در مجموع باید گفت از نظر گیدنز موضوع مطالعه جامعه‌شناسی باید کردارهای اجتماعی در بستر زمان و مکان باشد. به تعبیر وی: "براساس تئوری ساخت‌یابی، قلمرو پژوهش علوم اجتماعی نه تجربه کنش فردی و نه وجود نوعی کلیت اجتماعی، بلکه کردارهای اجتماعی سامان یافته در زمان و مکان است" (گیدنز، ۱۹۸۴: ۲). با این وصف، در جامعه‌شناسی به بررسی ساخت‌یابی کردارهای اجتماعی پرداخته می‌شود؛ تبیین چگونگی شکل گرفتن ساختارها به وسیله کردارها و در مقابل همچنین شکل‌گیری کردارها به شیوه ساختاری.

اما موضوع مطالعه جامعه‌شناسی نه جهان از پیش مفروض و معلوم ابژه‌ها، بلکه جهانی است که به واسطه کردار فعال سوژه‌ها ساخته می‌شود (کلهون، ۱۳۸۷: ۳۸۰)؛ تفاوت وظیفه جامعه‌شناسی و علوم طبیعی ناشی از همین آگاهی عاملان اجتماعی است (همان: ۳۷۲). با این وصف، وظیفه جامعه‌شناسان تفسیر جهان اجتماعی است که پیشاپیش عاملان به تفسیر آن پرداخته‌اند؛ این را گیدنز هرمنوتیک مضاعف^۲ می‌خواند (همان: ۳۷۲). به این معنا که، اولاً ارائه هر طرح نظری، هم در علوم طبیعی و هم در علوم اجتماعی، عملی هرمنوتیکی است^۳. اما جامعه‌شناسی به بررسی جهانی اجتماعی می‌پردازد که پیشاپیش خود کنشگران اجتماعی آن را در قالب مجموعه‌ای از چارچوب‌های معنا تفسیر کرده‌اند (همان: ۳۷۸).

جامعه‌شناسی این جهان اجتماعی را به میانجی زبان متعارف در قالب طرح‌های نظری خود، به کمک زبان فنی، دوباره تفسیر می‌کند (همان: ۳۷۸). با این نگاه به نظر می‌رسد که از نظر گیدنز فقط تاریخ‌روایی^۴ است که ممکن و میسر است و اساساً نمی‌توان هیچ تئوری تکاملی

۱. مثل قفس آهنین وبر، قدرت/دانش فوکو، و ریختار بوردیو

۲. برای آشنایی با هرمنوتیک از جمله رک. پالمر ۱۳۸۲

۳. چنان که فلسفه متاخر مدرن، کسانی چون تامس کون ایمره لاکاتوش و پل فایرابند و دیگران هم نشان داده‌اند.

۴. بازگویی کردارهای مردم و پیامدهای خواسته و ناخواسته آن‌ها

درباره تاریخ به دست داد (کرایب، ۱۳۷۸: ۱۵۰). این کار به یک دور هرمنوتیکی منجر می‌شود؛ به این معنا که مفاهیم جامعه‌شناختی پس از شکل‌گیری به سوی جهان زندگی روزمره بازمی‌گردند و شیوه تفکر مردم را تغییر می‌دهند^۱ (کلهون، ۱۳۸۷: ۳۷۲). در همین خصوص است که شوتز نیز با تکیه بر "اصل رسایی"^۲ که از وبر به عاریت گرفته معتقد است که مفاهیم فنی علوم اجتماعی باید به نحوی قابلیت بازگردانده شدن به مفاهیم عامیانه کنش روزمره را داشته باشند^۳. اما از نظر گیدنز به جای قابلیت ترجمه مفاهیم علوم اجتماعی به مفاهیمی عامیانه لازم است جامعه‌شناس توان درک مفاهیم عامیانه را داشته باشد و بتواند با شیوه هرمنوتیکی در شکل‌های زندگی که در پی تحلیل و تبیین آن‌ها است نفوذ کند، البته رابطه این دو حوزه به هر دو رابطه ای دو سویه است و این دو حوزه با یکدیگر بده بستان دارند (گیدنز، ۱۳۸۴: ۲۳۱؛ کلهون، ۱۳۸۷: ۳۷۹). به عبارتی دیگر در این هرمنوتیک مضاعف، بر خلاف نظر شوتز، رابطه‌ای دو سویه میان جهان اجتماعی و جامعه‌شناسی برقرار می‌شود، نه رابطه‌ای یک طرفه؛ رابطه‌ای دو سویه که هم می‌تواند در جهت افزایش استقلال عقلانی و آگاهی استدلالی عاملان به کار رود و هم می‌تواند در حکم ابزاری برای سلطه بر آنان به کار رود. و البته از آن جا که جامعه‌شناسی به هر دو می‌تواند منجر به بازاندیشی و فعال شدن آگاهی استدلالی در عاملان اجتماعی شود می‌تواند در مقام یک تئوری انتقادی نیز نقش ایفا کند (کلهون، ۱۳۸۷: ۳۷۸-۳۷۹).

جامعه‌شناس مشاهده‌گر همواره به کمک شناخت قبلی خود از زندگی اجتماعی زندگی اجتماعی را به موضوع پژوهش تبدیل می‌کند؛ پس موقعیت او با موقعیت دیگر اعضای جامعه تفاوتی ندارد. او به "دانش متقابلی" متکی می‌شود که عبارت است از دانشی که شرکت‌کنندگان در تعامل از آن به مثابه طرح‌های تفسیری برای درک گفته‌ها و کنش‌های یکدیگر استفاده می‌کنند. بنابراین، جامعه‌شناس از این منظر اساساً در پی تصحیح این دانش متقابل نیست^۴ (همان: ۳۷۸-۳۸۹).

۱. مثلاً در این خصوص می‌توان به مفهوم سبک زندگی توجه کرد.

2. postulate of adequacy

۳. برای آشنایی با مفهوم رسایی از جمله رک. McLain 1981 و گیدنز ۱۳۷۴: ۳۴۱

۴. رویکردی نزدیک به گیدنز را در این خصوص می‌توان در باومن (۱۳۸۴: ۱۴۱-۱۷۶) نیز یافت. از این منظر رویکرد گیدنز، به رغم تمایل خود، هم‌خوانی‌هایی با رویکرد پست مدرن هم می‌یابد.

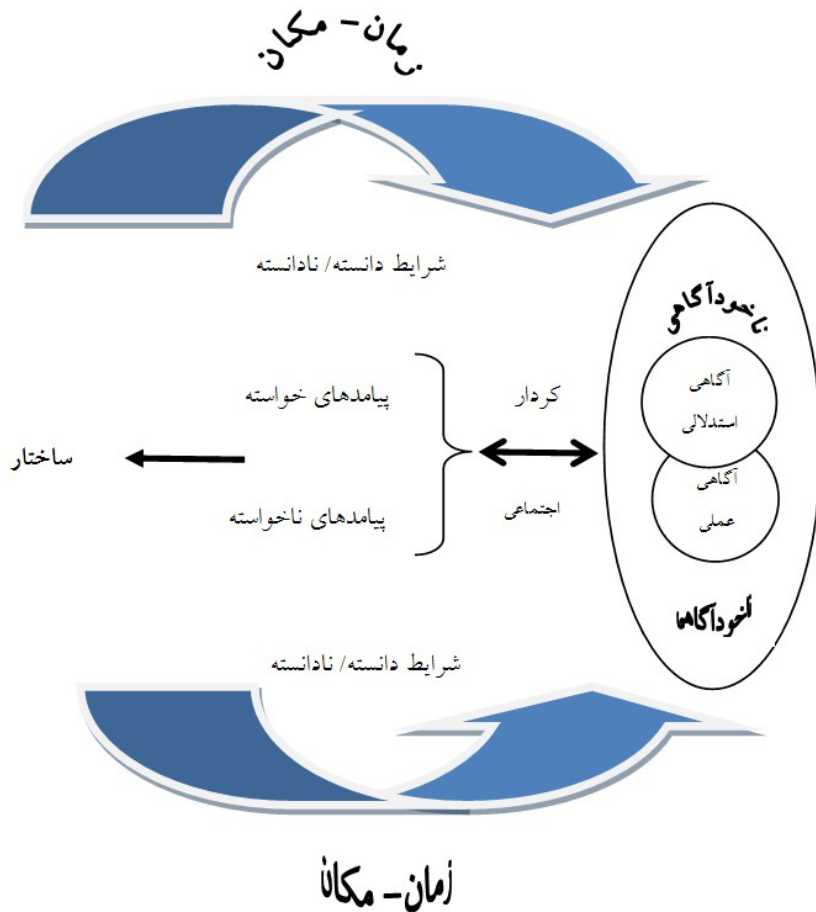
طرحی نظری برای کاربرد عملی تئوری ساخت یابی گیدنز

چگونه می‌توان تئوری ساخت یابی گیدنز را در عمل برای تحلیل پدیده‌های اجتماعی به کار گرفت؟ چنان که پیش از این گفته شد این تئوری در پی آن است که نوعی بینش برای تحلیل زیست اجتماعی زندگی مدرن به دست دهد. به این اعتبار، آیا می‌توان قالبی از آن استخراج کرد که به کمک آن به تحلیل پدیده‌های انضمامی اجتماعی مبادرت ورزید؟ در ادامه تلاشی در این جهت صورت خواهیم داد تا ببینیم چگونه می‌توان از این تئوری در پژوهش‌های اجتماعی مشخص‌تر بهره گیریم.

با توضیحاتی که درباره تئوری ساخت یابی داده شد دریافتیم که گیدنز "بین خردترین سطوح جامعه (مثلاً تصور شخص از خود و مسئله هویت) و سطوح کلان (همچون دولت، شرکت‌های سرمایه‌داری چندملیتی و جهانی شدن) ارتباط می‌بیند و معتقد است نمی‌توان آن‌ها را به طور جداگانه فهمید، چرا که تأثیرات آن‌ها بر هم غیر قابل چشم‌پوشی است" (جلائی پور، ۱۳۸۴: ۲۳). با این وصف، برای نمونه در مباحثی چون برنامه‌ریزی اجتماعی و توسعه اجتماعی نه توسعه از بالا به پایین وافی به مقصود خواهد بود و نه توسعه از پایین به بالا؛ این دو سطح خواه‌ناخواه در ارتباطی دو طرفه با یکدیگر پیش می‌روند.

البته این ارتباط، ارتباط میان دو امر جداگانه نیست بلکه وجوه و جنبه‌های متفاوت از یک امر واحد است؛ نظیر ارتباطی که میان دو روی یک کاغذ وجود دارد. گویی، هر سطح بازتاب دهنده سطح دیگر است و این بازتابندگی مدام در جریان است. یک سطح سطح دیگر را باز تولید می‌کند، هر چند در این روند امکان بالقوه برای ایجاد تغییری تدریجی و کند نیز در هر سطح وجود دارد.^۱

۱. جز در شرایط خاص، نظیر انقلاب، که این تغییرات شدید و سریع است.



شکل ۱. مدل شماتیک برگرفته از تئوری ساخت‌یابی گیدنز

در یک ارزیابی کلی به نظر می‌رسد تئوری ساخت‌یابی امکان پژوهش‌های تطبیقی را فراهم می‌آورد، که اگر نگوئیم تنها نوع مقبول پژوهش‌های جامعه‌شناختی است دست‌کم باید آن‌ها را از مهم‌ترین انواع پژوهش‌های جامعه‌شناختی دانست. بر مبنای این مدل می‌توان نوعی پژوهش تطبیقی را سامان داد میان تیپ ایده‌آل پدیده مورد بررسی و آن‌چه که در عمل محقق شده است. تیپ ایده‌آل پدیده مورد بررسی از آگاهی استدلالی عاملان اجتماعی قابل استخراج است

که هم می‌توان با روش‌هایی چون مصاحبه ساخت‌یافته به آن دست یافت و هم می‌توان با تحلیل محتوای اسناد و مدارک رسمی موجود درباره آن پدیده به آن پی برد. اما، چنان که گیدنز به ما تذکر داده هیچ پدیده اجتماعی صرفاً محصول آگاهی استدلالی عاملان اجتماعی نیست. در این خصوص آگاهی عملی عاملان اهمیتی به سزا دارد. در این سطح از تحلیل لازم است با روش‌هایی چون مشاهده و مهم‌تر از آن با روش‌های مشارکتی چون مصاحبت و مشاهده همراه با مشارکت به کردار عاملان اجتماعی درگیر در پدیده مورد نظر پی برد. در نهایت، با ترکیب این دو سطح است که می‌توان ساختار پدیده مورد بررسی را استخراج کرد. به این ترتیب، امکانات بالقوه تغییرات ساختاری در پدیده مورد بررسی که از جمله ناشی از عدم انطباق داده‌های حاصل از بررسی آگاهی استدلالی و آگاهی عملی عاملان است و نیز با ردیابی نتایج ناخواسته و شرایط نادانسته کردار عاملان میسر می‌شود.

برای نمونه، فرض کنید پژوهشگری در پی بررسی یک ساختار بوروکراتیک، در قالب یک سازمان است. اگر چه تئوری ساخت‌یابی گیدنز به خودی خود تئوری در حیطه جامعه‌شناسی سازمان‌ها نیست، اما بینشی اکتشافی در اختیار می‌گذارد که می‌توان به کمک آن پدیده‌های اجتماعی و از جمله سازمانی بوروکراتیک را نیز بررسی کرد. بی‌تردید، بررسی جنبه‌های متفاوت هر پدیده اجتماعی نیاز به تئوری‌های تشریحی مختص به خود و نیز روش‌هایی متناسب با خود دارد و تئوری ساخت‌یابی گیدنز منعی برای بهره‌گیری از آن‌ها ایجاد نمی‌کند. بر این مبنای، با تکیه بر مدل شماتیک برگرفته از تئوری ساخت‌یابی (شکل ۱) حوزه‌های زیر در یک سازمان بوروکراتیک می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد:

سطح آگاهی استدلالی: در این سطح با بررسی چارت سازمانی و شرح وظایف و نمودار روابط درون سازمانی و نیز اساس‌نامه و سایر اسناد رسمی که اهداف و وظایف کل سازمان و هر یک از بخش‌های آن را مشخص کرده، تیپ ایده‌آل سازمان استخراج می‌شود. علاوه بر این بررسی نامه‌های اداری نیز می‌تواند روند انجام کارها، به ویژه در شرایط خاصی که سازمان با وضعیت ویژه‌ای مواجه شده که در اسناد رسمی فوق پیش‌بینی لازم نشده بوده، تصویر پویاتری از این تیپ ایده‌آل به دست دهد. در این خصوص می‌توان هم از اسناد فوق بهره گرفت و هم می‌توان با مصاحبه‌های ساخت‌یافته داده‌های مربوطه را استخراج کرد.

سطح آگاهی عملی: در این سطح نحوه عملکرد سازمان و عاملان مرتبط با آن در تمام سطوح سازمانی مد نظر قرار می‌گیرد. نکته این است که کردار عاملان لزوماً منطبق با مدل تیپ

ایده‌آل سازمان نیست. در این خصوص، آرای پیتر بلاو می‌تواند در بررسی روابط غیررسمی در سازمان‌های بوروکراتیک بینش تئوریک لازم را در اختیار قرار دهد (ر.ک. گیدنز، ۱۳۸۶: ۵۰۱-۵۰۳). این سطح از بررسی است که ساختار- در-عمل (نظام) سازمان مربوطه را مشخص خواهد کرد. در این خصوص می‌توان از شیوه‌هایی چون مشاهده، مصاحبت، و مشاهده همراه با مشارکت بهره گرفت.

تحلیل: مقایسه تیپ ایده‌آل و ساختار- در-عمل (نظام) سازمان مربوطه علاوه بر این که شکاف میان این دو را به خوبی نشان می‌دهد، می‌تواند نتایج پیامدهای ناخواسته و شرایط نادانسته کردار عاملان و تأثیر آن‌ها را در ایجاد این شکاف نشان دهد. این تحلیل علاوه بر این که در سطح توصیفی به شناخت سازمان مورد بررسی کمک می‌کند می‌تواند مبنایی برای برنامه‌ریزی جهت اصلاح ساختار سازمان نیز قرار گیرد. شایان ذکر است که انتخاب ظرف مکانی- زمانی برای تحلیل نیز اهمیت دارد. به هر رو هر سازمانی در چنین ظرفی عمل می‌کند. توصیف شرایط این ظرف مکانی و زمانی ضمن تقویت بحث امکان بسط پژوهش تطبیقی این‌چنینی را به دیگر ظرف‌های مکانی- زمانی میسر می‌سازد.

جمع‌بندی

چنان که به تفصیل توضیح داده شد تئوری ساختاریبی گیدنز را می‌توان نوعی تئوری تلفیقی در جامعه‌شناسی به شمار آورد که با نقد تئوری‌های پیش از خود، در دو قالب خرد و کلان، در صدد طرح نوعی بینش تئوریک جامع‌تر برآمده است. در این تئوری دو سطح خرد و کلان در زیست اجتماعی پیوندی ناگسستنی با یکدیگر دارند. از منظری دیگر می‌توان گفت در بروز و ظهور هر پدیده اجتماعی و نیز در هر کردار اجتماعی که از تک تک عاملان اجتماعی سر می‌زند هم سطوح کلان اجتماعی تأثیر گذارند و هم سطوح خرد اجتماعی. بنابراین برای توصیف و تحلیل هر پدیده اجتماعی نیاز به توجه به هر دو این سطوح وجود دارد. هر چند که گیدنز با طرح مقوله قدرت و مفهوم عامل ماهر، به نظر می‌رسد به طور ضمنی برای کردار عاملان اجتماعی، نسبت به ساختارهای اجتماعی، اولویت قائل می‌شود.

اتخاذ چنین منظری به پدیده‌های اجتماعی و نیز کردار عاملان اجتماعی پیامدهای تئوریک و روش‌شناختی نیز در جامعه‌شناسی دارد. با تکیه بر این رویکرد، در جامعه‌شناسی به بررسی ساختاریبی کردارهای اجتماعی پرداخته می‌شود؛ تبیین چگونگی شکل گرفتن ساختارها

بوسیله کردارها و در مقابل همچنین شکل‌گیری کردارها به شیوه ساختاری. ضمن آن‌که، از آن‌جا که هر فرد جامعه‌شناسی هم خود در درون چنین نظام اجتماعی اقدام به کردار جامعه‌شناختی می‌کند، گریزی از توسل به نوعی هرمنوتیک مضاعف از سوی جامعه‌شناس برای توصیف کردارهای اجتماعی و ساختارهای اجتماعی نیست؛ دانشی هرمنوتیکی که در تعامل با عوامل اجتماعی مورد بررسی او فراهم خواهد آمد.

اما، تئوری ساخت‌یابی قرار نیست مبنایی برای دستیابی به شناختی انتزاعی از جامعه باشد، بلکه لازم است در عمل به پژوهش‌های انضمامی اجتماعی کمک کند. در نمونه‌ای که در نهایت در این مقاله به کمک این تئوری بررسی شد هدف نزدیک کردن این تئوری به سطح پژوهش‌های عملی بود. در این مورد، چنان‌که دیدیم این تئوری فقط چهارچوبی جامع‌تر برای بررسی پدیده‌های اجتماعی در اختیار نمی‌گذارد، بلکه بستری را فراهم می‌آورد که می‌توان بسته به موضوع پژوهش از تئوری‌های متفاوت و نیز روش‌ها و تکنیک‌های پژوهشی متفاوت (اعم از کمی یا کیفی) بهره‌گرفت. و در نهایت، علاوه بر کمکی که این تئوری برای دستیابی به شناختی جامع‌تر از پدیده‌های اجتماعی می‌کند مبنایی نیز برای برنامه‌ریزان اجتماعی برای سیاست‌گذاری در جهت اصلاح ساختارها فراهم می‌آورد.

منابع فارسی

استونز، ر. (۱۳۸۱). **متفکران بزرگ جامعه‌شناسی**. ترجمه مهرداد میردامادی. تهران: مرکز آلتوسر، لوئی (۱۳۸۷). **ایدئولوژی و ساز و برگ‌های ایدئولوژیک دولت**. ترجمه روزبه صدرآرا. تهران: چشمه.

باومن، ز. (۱۳۸۴). **اشارات‌های پست‌مدرنیته**. تهران: ققنوس.

پارکر، ج. (۱۳۸۶). **ساخت‌یابی**. ترجمه حسین قاضیان. تهران: نی.

پالمر، ر. ا. (۱۳۸۲). **علم هرمنوتیک**. ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی. چاپ دوم. تهران: هرمس.

ترنر، ج. اچ. (۱۳۸۷). **رهیافتی جدید برای تلفیق نظری تحلیل خرد و کلان در نظریه‌های متأخر جامعه‌شناسی**. ترجمه حمیدرضا جلائی‌پور. تهران: نشر نی.

تنهایی، ح. (۱۳۸۴). **هم فراخوانی ساخت نقش و کنش در نظریه مید. فصلنامه تخصصی جامعه‌شناسی، سال اول، شماره چهارم.**

- تنهایی، ح. (۱۳۸۵). بازنگری شرح ذایتلین از چشم‌انداز دیالکتیکی خود، کنش و حال در نظریه مید. فصلنامه تخصصی جامعه‌شناسی، سال دوم، شماره اول.
- تنهایی، ح. (۱۳۸۶). ساختارشناسی کنش پیوسته در نظریه کنش متقابل نمادی هربرت بلومر. فصلنامه تخصصی جامعه‌شناسی، سال سوم، شماره چهارم.
- تنهایی، ح. (۱۳۸۷). بررسی تحلیلی خاستگاه نظری و تاریخی نظریه جامعه‌شناختی آنتونی گیدنز. فصلنامه تخصصی جامعه‌شناسی، سال چهارم، شماره اول.
- تنهایی، ح. (۱۳۸۸). هربرت بلومر، کنش متقابل گرایی نمادی. تهران: بهمن برنا.
- جلائی‌پور، م. ر. (۱۳۸۴). آشنایی با آرا و آثار گیدنز در آنتونی گیدنز، چشم‌اندازهای جهانی، تهران: نی.
- دورکم، ا. (۱۳۴۳). قواعد روش جامعه‌شناسی. ترجمه علیمحمد کردان. تهران: دانشگاه تهران.
- دورکم، ا. (۱۳۷۸). خودکشی. ترجمه نادر سالارزاده امیری. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- دورکم، ا. (۱۳۸۳). صور بنیانی حیات دینی. باقر پرهام. تهران: مرکز.
- ریترز، ج. (۱۳۷۴). نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر. محسن ثلاثی. چاپ دوم، تهران: علمی.
- کالینز، ر. (۱۳۷۹). جامعه‌شناسی آگاهی: هوسرل، شوتس، گارفینکل. ترجمه شهرام پرستش. فصلنامه ارغنون، شماره ۱۷، صص ۱۸۳-۱۹۲.
- کرایب، ی. (۱۳۷۸). تئوری اجتماعی مدرن: از پارسونز تا هابرماس. ترجمه عباس مخبر. تهران: آگاه.
- کلهون، ک. (۱۳۸۷). تئوری جامعه‌شناسی آنتونی گیدنز. ترجمه جمال محمدی. تهران: نی.
- گیدنز، آ. (۱۳۸۴a). چشم‌اندازهای جهانی. ترجمه محمدرضا جلائی پور. تهران: طرح نو.
- گیدنز، آ. (۱۳۸۴b). مسائل محوری در تئوری اجتماعی: کنش، ساختار و تناقض در تحلیل اجتماعی. ترجمه محمد رضایی. تهران: سعاد.
- گیدنز، آ. (۱۳۸۶). جامعه‌شناسی. ترجمه حسن چاوشیان. ویراست چهارم. تهران: نی.
- لوکچ، ج. (۱۳۷۸). تاریخ و آگاهی طبقاتی. ترجمه محمد جعفر پوپینده. تهران: تجربه.
- مارکس، ک. (۱۳۷۷). هجدهم برومر لوئی بناپارت. ترجمه باقر پرهام. تهران: مرکز.

- ماونس، ه. (۱۳۷۹). *درآمدی بر رساله ویتگنشتاین*. ترجمه سهراب علوی‌نیا. تهران: طرح نو.
- مک‌گین، م. (۱۳۸۲). *ویتگنشتاین و پژوهش‌های فلسفی*. ترجمه ایرج قانونی. تهران: نی.
- مگی، ب. (۱۳۷۲). *فلاسفه بزرگ: آشنایی با فلسفه غرب*. تهران: خوارزمی.
- ویتگنشتاین، ل. (۱۳۷۱). *رساله منطقی فلسفی*. ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی. تهران: ویتگنشتاین، ل. (۱۳۸۷). *پژوهش‌های فلسفی*. ترجمه فریدون فاطمی. چاپ چهارم. تهران: ناشر مرکز.
- هیندس، ب. (۱۳۸۰). *گفتارهای قدرت: از هابز تا فوکو*. ترجمه مصطفی یونسی. تهران: شیرازه.

منابع انگلیسی

- Allan, K. (2007). **The Social Lens: An Invitation Social and Sociological Theory**, Sage Pub.
- Garfinkel, H. (1967). **Studies in Ethnomethodology**, Prentice- Hall.
- Giddens, A. (1984). **The Constitution of Society: Outline of the Theory of Structuration**, Cambridge: Polity press.
- Heritage, J. C. (1987). **Ethnomethodology, in Social Theory Today**, A. Giddens & J. Turner (eds), Polity Press.
- McLain, R. (1981). **The Postulate of Adequacy: Phenomenological Sociology and the Paradox of Science and Sociality**, Human Studies 4(2): 105-130.
- Shalin, D. N. (2003). **George Herbert Mead**, in The Blackwell Companion To Major Classical Social Theorists, G. Ritzer (ed), Blackwell Pub.
- Stein, A. (1989). **Three Models of Sexuality: Drive, Identities and Practices**, Sociological Theory 7(1): 1-13.
- Wallerstein, I. (1999). **The Heritage of Sociology, the Promise of Social Science Presidential Address, XIVth World Congress of Sociology**, Montreal, 26 July 1998, Current Sociology 47(1): 1-37